



روزنامه مراتب فرموده

اردوی هالون دوشنبه بیست و نهم موکب مسعود هالون سوار گردیده بپورت چهل چشمه را ندانده ای در نهایت خوبی طهای برقع چشما
 پر کیا متع آب از اطراف جاری هوا لایم در کنار رودخانه جانی را که از دیگر جاها بحسب طراوت و نراست برتری داشت جهت صحت
 سایان برافزاشته بودند آنجا بار خورده قشای حضور این سلطان بعد نقلی خان در کاب بودند همه جا صحبت کنان طی مسافت نیز بود
 بسکام عصر با غرق صید کنان محل اردو رحمت شنبه سوه نادر در احبلی خواب نموده پس زور و سیر بردن جلالت بعضی عربان
 و نوشجات وزارت عدلیه و غیره عرض شد درین راه سیر دره جمعی آقا محقق قشای باشی طایفه آفتاب شکر گذشت این تپه
 روزنامه نگار بسبب عرض مرض از خاکهای مبارک هستیدن حاصل نموده محض استعمال مدوا

بشیران رحمت بود

سه شنبه بیست و چهارم در سار برونه یابی ترفوت کشته بلاخطه و مطالبه نوشجات و عراض و زارخانها و مسدود و جابهای انصارف و کتا
 مبارک کشته بود و نیز حسین و کز امر روز از شهر وارد اردوی حضرت پوی هالونی گردید پس از صرف ناهار قدری در دو مبارک نایل سلامت
 چهارشنبه بیست و پنجم صبح با سوار کشته بدامنه کوهی که مشرف بآردوی هالون و مشهور بشاه پورنی است عطف عنان نظر تو امان کشته نمودند
 بسیار طراوت و سرسبز بود و در نهایت لطافت طبع مبارک نوشی آب و هوا بهتر از شهر بوده همه جا صحبت کنان طهرین کاب سعادت یاب
 چون ساری سلطان و عبدالقادر خان سرتیپ و حقیقی خان سرتیپ که در روز از شهر آمده بودند مشرف اندوز موکب حضرت کک کشته سوار
 و پاره از طهرین کاب را در دهنه دره امر توفت شنبه سوره بقعه که به نصب اعلیٰ نجیب زنی شکار کنگه که شکار چنان از پیش مرخص داشتند
 غزیت فرمودند بر حسب اتفاق شکار با نرسب کثرت شتر و استری که اهل اردو برای حیدر با کرده بودند رسید برانگه شده بود
 قدری در سایان جلالت که بر قله کوه محض آسایش و راحت وجود مبارک نصب نموده بودند آسوده و با استراحت میل فرمودند جای
 و عصر از آنجا صرف شد کیاعت بفرود آفتاب مانده از راه غیر مستدل مرجهت سار برونه هالون کشته نمودند مشکوه الملک که در روز
 اردوی حضرت شنبه گردیده بود امروز در نهار کاهه بقیعیل چنیا سپهر اشتباه مشرف گشت

پنجشنبه بیست و ششم اردو اتراق نموده و حضرت اقدس هالون در سار برونه جلالت معرون توفت فرمودند شنبه در اوله نرک و روز
 حکم حضرت سعادت اندر کرده امروز بحضور آفتاب ظهور مشرف و بیانات یافت جهت بعضی مشاوارات متعلق بآردو اخصان مخصوص
 در اردو و بقیعیل شنبه سوره که در منزل معتمد الملک حاضر گشته در آن باب سخن گویند تفصیل اشخاص معینند

شیرالدوله حاجی شهاب الملک ناصر الملک علاء الدوله مشکوه الملک این حضور قشای حضور این سلطان ساری آستان این نظام
 بوک خان سرتیپ قضا

و هم در این روز حکم سباهی بوجولان تجر حسیان بخت میرزا جیم بر حکم الملک بهت جمعی دارد اردوی هالون کشته مشرف بقیعیل
 جلالت شان مشرف بقیعیل نوشجات و احکام صادره بکام ولایات از لحاظ نظر آنرا کشته نا محضر آردو مشغول مسدود و احکام در نظام بود

معدنیست و معتم نزار دوی با بونی او تراق نوده...
عراضی و نوشجات قدر استعمال فرموده جواب هر یک حسب در احکام عینه شرف اصداریافت و دستور آلهنای کافی در انجاخ امور عرصه
پذیرفت تا همگام عروب کاسی با سائیس برخی بخواندن عراضی اوقات مبارک که مبروف بود

چون در روزنامه های مرات اسفند و منگوه آنحضرت صادرات افعال و اقوال آنحضرت با بون شاهنشاهی خلده الله مگر در ابر قضاای دقت چند روز
در یک روزنامه اندراج می باید و بسبب اندک عرض مرضی این خانه زاد دولت اید سبب از و کاب مفسور حسب روز دور و دور بود و کاب
صادره تا بخت هفتم ماه قبل فرمود این روزنامه گشته و خطای این لقب جلیل و خطاب تمیل صنایع الدوله با این خانه زاد بی وجود و تیره نایوب
در دو روزده ماه ربیع الثانی محض شمول عوارف و ظهور عوارف مکتب گشته و روح آن در این روزنامه اگر چه خارج اسلوب بود ولی
بحکم ما تابعیت رنگ فخرت سبقت در ظهور نعمت و شکرانه و فخر کرمیت لا نور رسم رسشدگی و مراد از طریق سبکی است و محض تمین سواد
دستخط آفتاب مط در این روزنامه مسند برج گردید

سواد دستخط مبارک

چون تزیقات حاصل در اطلعا عده با بونی از حسن مراقبت و اهتمامات کماله خوشنشان پیغمبت و ترمیم مخصوص و رئیس و ارا اطلعا مکل مشهور فیه
خاطر مبارک ما خوشنود داشته است ادر الجب جلیل صنایع الدوله که مخاطب فرمودیم که موجب متمایز و افتخار ارا شده بشمول اطلات بقدر پیشتر
در خدمت محوله بخود است تمام نماید شهر ربیع الثانی فی سنه ۱۲۸۵

تفسیر شرح حال رو بون...
انگ آلود برکت و اظهار تافت مگر که جواب اید از من با این حیوانات با و خاصه در سبب آنکه چون شش آنها ششم و بر احوالت همرا
دیدند بطرف من آمده دم لایه و تبصیر میگردند دست مرا تلبسیدند باز دو باره او را ناصحانه سینه های مشتاقانه دراز و آدم که در جواب چا
و تقریبی فایده هیچ سردی نیست بگر سر سبز زبان و علت بدنامی همان است فخره در این نوع غمگینان خود را مشغول میسازیم که ناگاه آفتاب
خوب نمود و طلعت شب یکباره بسیار از انظار میزندگان محب ساخت اطفال و اطفال بگذرند بجزرت کنند با ما بر من ساقتم که ما بخت
دارد خط استوائیم در این اتفاق بسبب حرکت و دلالی چندان ساعات صبح و شفق و در دشتی اول شش استدا و نذر و بگو غریب
محض طلوع آفتاب اقی سر سبز سبید و شعاع شمس پدید میآید و در خواب بکس این نموده احد طلعت ظل ارض آشکار گشته مانع سطوح
میکرد پس از تقریر این مسائل و دلالی بخاور آدم آن طعام شهابکام حاضر ساخت با اطفال بصورت شام بر خیمه از آن پس بشکرانه خدا
کانه عبادات و طاعات مقرر شد شب را سجای آورد و در حتم راحت و آرام و تهیه تمام و گسترده فرمایش خواب و در بکسر حساب بر آدم
آلات و ادوات حکمت از حسیل طباطبایه و فکک حاضر نموده نزدیک بستر نهادیم و قرار باس دارم با این طریق که نصف اول شب من غفل
ریخ و عقب نموده با سبانی آنها اشتغال داشته ایشان از سبب ضاره در این زمان و دیگر حوادث ناگمانی بعد از قدرت انسانی حفظان
و نیز آخر شب رازن تن بر نعمت داده بحراست و حفاظت من و اطفال ناید در اطفال انجال مرا چشمی در حرات اطفال روزنامه
چند شب با آن همه ضحرت و محنت خواب غفلت در بود و علاوه مسرهای شب بظرافت که مای روز سبب گشت که من در آن و سایر اطفال از
فرط سردی و بردت هوای از یک هم خوابیده چون که بیکدیگر انصاف در خیمه گرمی و زمی بستر خواب با آن دیگر حساب بانه گزرت خواب
من شده اما خداوند دانا و داناسته توانا که او را آسند و نومی نیست حافظه و نگاهبان ما بچهارگان بود و قشعی سر از بستر خواب بر و در خیمه که شعاع
آفتاب بیکره نصصای خاک و سطح آرا فرار گشته بازن و اطفال کفهم ما طلوع آفتاب را فرودش فرودس تخت تنبیت گفته بختیت و سلام
استدق او را پذیرائی نموده تا که دعوی شعور و طمانت داریم و پیوسته عمر غفلت بسر می آیم که باید اندای علی لقب صباح هر دو صبا
و فرودش را موجب اتباه و آگاهی ما شود و سپس از این باب با کلامیک و شاد و در همین شاد و در میان آورده که آن روز را بچه نوع و سایر
بپایان آیم و روی توجه با اصلاح کدام کار و مشغول گذاریم آخر الامرای او و من بر این استقرار یافت که امروز را من و بطلیس
بمواظقت بیکدیگر تفحص و تجسس نموده تمام کار در ساحل را که دشمن ناخیم نباید از مسفران سفینه و باران در بنه اثری با خبری
بدست آید و اگر حسدای نخواسته حال باران و مسفران بر ما مشکف و معلوم گشت و از دیدار عسکران محروم ماندیم باین
این که دشمن و سنجی فایده نخواهد بود در اینشای تفحص و تجسس اطلاع کامل و خبرت شامل از ننگ و بد منزل بر من بود اوستا
خواهد شد پس زن را کفم تو در چادر متوقف و بر حرکات و حالات سایر اطفال خبر و ناظر باش من و تو طیس نظر مجاوره و مشاوره سابق بگویند
اطراف و کتف ساحل خود را مشغول خواهیم ساخت شاید روزگار بد کار خسته باور شود از باران غاب خبری بایم بود در ایشان سلوک بقدره
انظری حاصل ما باین اطفال که نام کرشن استماع نمودند بخت جمیع اطراف را گرفته خار فبا و دقان نمودند که ما بچکلام در منزل چادر متوقف نخواهیم نمود
فطیس که نشینیم با تو خیمه آید

در روزنامه...
۲۲